

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز  
دوره پنجم ، شماره اول پاییز ۱۳۶۸

## زبان‌شناسی ذهن‌گرا و روان‌شناسی زبان

دکتر فرهاد مشفق  
دانشگاه اصفهان



### خلاصه

زبان‌شناسان گشتاری ، مخصوصاً "چامسکی" ، پیشنهاد کرده‌اند که زبان‌شناس به توصیف توانش زبانی بپردازد و روان‌شناس زبان در باره کنش زبانی نظریه پردازی نماید و در این کار دستور زایشی زبان‌شناس را در نظریه‌گشتاری خود بگنجانند . در این مقاله ، با استفاده از یافته‌های زبان‌شناسی گشتاری و روان‌شناسی زبان ، استدلال شده است که میان این دو رشته ، تنها بر اساس تحدید موضوع ، نمی‌توان تمیز قائل شد . زیرا روان‌شناس زبان ناچار است برای توصیف توانش زبانی به نظریه‌پردازی دست یازد . در قالب نظام شناخت‌شناسی کارل پاپر استدلال شده است که نظریه‌هایی که زبان‌شناس برای توصیف توانش زبانی می‌سازد از نظر درجه انتزاع بالاتر از نظریه‌هایی است که روان‌شناس زبان برای همان موضوع ارائه می‌کند . این بدان معنی است که میان زبان‌شناسی گشتاری و روان‌شناسی زبان دو وجه تمایز وجود دارد که یکی تحدید موضوع و دیگری درجه انتزاع در نظریه‌سازی است .

### مقدمه

چامسکی زمانی به نگارش زبان‌شناسی گشتاری دست زد که در مسأله ماهیت زبان سه نظریه رایج بود . رفتارگرایان در مقابل روان‌شناسان درون‌نگر<sup>۱</sup> برای ادعای پای

می‌فشرده‌اند که رفتار گویشی انسان را می‌توان با استفاده از مدل محرک - پاسخ توجیه کرد و توصیف این رفتار مستلزم و یا نیازمند به طرح روندهای ذهنی، که مستقیماً قابل مشاهده نیستند، نمی‌باشد. طرفداران نظریه اطلاعات<sup>۲</sup> بر آن بودند که جملات و یا عناصر زبان را می‌توان بر پایه آمار و یا محاسبه دقیق احتمال وقوع این عناصر در شرایطی خاص استوار ساخت. و بالاخره زبان‌شناسان، بویژه در قاره آمریکا، بر توصیف و ساخت جملات و با استفاده از روش ابداعی خویش تاکید داشتند.

بدین ترتیب، جهت کار حداقل بین زبان‌شناسان و روانشناسان کاملاً روشن بود. دو رشته بر اساس موضوع و تعریف متمایز از یکدیگر بودند. گروه اول به توصیف و ساخت زبان روی آورده بودند و گروه دوم به نحوه رفتار گویشی انسان. یکی با نفس طبقه‌بندی و ترکیب عناصر زبان برای ساختن واحدهای بزرگتر سر و کار داشت و دیگری به چگونگی کاربرد زبان تحت تاثیر محرکهای خارجی. مکاتب اروپایی نیز به همین ترتیب، یعنی با تحدید موضوع و تعریف از یکدیگر متمایز می‌شدند. این سمت‌گیری به تفاوتی که چامسکی میان توانش و کنش زبانی می‌گذارد، بی‌شبهت نیست. آنچه دو دیدگاه را از یکدیگر متمایز می‌سازد تاکید چامسکی بر ذهن‌گرایی است، تاکید دیگری که در دیدگاه ساخت‌گرایان و رفتارگرایان اصولاً وجود ندارد، زیرا هر دو منکر وجود ذهن بودند.

### دشواری تعریف

پس از انتشار کتب چامسکی تمیز میان کار زبان‌شناس و روانشناس در رابطه با زبان دشوار شد. علت این دشواری به نوع تعریفی که امروز چامسکی از زبان‌شناسی و روانشناسان از روانشناسی می‌دهند مربوط می‌شود. هر دو تاکید بر شناخت ذهن دارند و هر دو ادعا می‌کنند که به بررسی فرایندهایی می‌پردازند که ورای آگاهی است.

از جرگه زبان‌شناسان چامسکی، در کتاب *ساخت‌های نحوی*<sup>۳</sup> چنین می‌نویسد: "نحو عبارت است از مطالعه اصول و فرآیندهایی که در زبانهایی خاص در ساخت جملات بکار می‌رود." و در کتاب *جنبه‌هایی از نظریه نحوی*<sup>۴</sup> مسائل زبان‌شناسی را چنین تعریف می‌کند: "مشکل زبان‌شناس و کودکی که زبانی را می‌آموزد یکی است: هر دو باید، با استفاده از داده‌هایی که از کنش زبانی حاصل می‌شود، به نظام قواعدی که گویندگان زبان فرا گرفته‌اند و زیربنای کنش واقعی آنها است دست یابند. بدین ترتیب و به مفهوم فنی نظریه زبان‌شناسی ذهن‌گرایانه است، زیرا به منظور کشف واقعیتی ذهنی، که رفتار واقعی

بر آن استوار است، به وجود آمده است،" در صفحه ۱۹۳ همان کتاب می‌نویسد: "زبان‌شناسی ذهن‌گرا همان زبان‌شناسی نظری است که از داده‌های کنش زبانی و داده‌های دیگری، مانند آنچه از طریق درون نگری به دست می‌آید، استفاده می‌کند و بدین ترتیب است که توانش زبانی مشخص می‌گردد... تصور می‌رود که در بررسی مکانیزم‌های عصبی بهترین پژوهش‌ها در نهایت پژوهش‌های ذهن‌گرایانه باشند چه تنها اینگونه تحقیقات‌اند که می‌توانند در سطحی مجرد ویژگی‌ها و نقش این مکانیزم‌ها را تبیین نمایند."

از جرگه روانشناسان رفتارگرایان را، که روانشناسی را علم رفتار می‌دانند، در بحث وارد نمی‌کنیم زیرا که اینان وجود ذهن را انکار می‌کنند.

ویلیام جیمز در اواخر قرن نوزدهم روانشناسی را به "علم حیات ذهنی" تعریف می‌کند.<sup>۵</sup> نود و سه سال پس از انتشار کتاب جیمز، جورج میلر، در کتاب خود به نام روانشناسی، علم حیات ذهنی<sup>۶</sup>، تعریف ویلیام جیمز را عیناً تکرار می‌کند. در سال ۱۹۷۳ فاس در کتاب افق‌های نو در روانشناسی<sup>۷</sup>، موضوع روانشناسی را "تجربه، ادراک، توجه، و رفتار عینی و ذهنی" می‌داند. برونر و همکارانش نیز از فرآیندهای عالی ذهنی به عنوان "موضوع اصلی علم روانشناسی" یاد می‌نمایند.<sup>۸</sup> همچنین در کتاب منشاء هوش کودک<sup>۹</sup> اثر پیازه، موضوع اصلی مطالعه وی تشکیل مکانیزم‌های جذب ذهنی<sup>۱۰</sup> و در کتاب دیگر او یعنی کتاب تصور کودک از جهان موضوع اصلی نیز ماهیت "تصور کودک از جهان در دوران‌های متفاوت رشد"<sup>۱۱</sup> تعریف و یا قلمداد شده است.

راجر براون<sup>۱۲</sup> مقاله منتشره در کتاب مطالعه تفکر<sup>۱۳</sup> را به سه بخش تقسیم می‌کند: (۱) مطالعه نظام سخن، (۲) فراگیری معنی، و (۳) رابطه میان زبان و تفکر، به قول خود او واحد تحلیل از آغاز تا پایان مقوله شناختی<sup>۱۴</sup> است. و بالاخره هربرت کلارک و ایو کلارک، در کتاب روانشناسی و زبان: مقدمه‌ای بر روانشناسی زبان، موضوع روانشناسی زبان را روندهای ذهنی می‌دانند که بنیاد تولید و ادراک سخن بر آنها استوار است.<sup>۱۵</sup>

تا اینجا سعی شده است تا ذهنی بودن تعاریف هر دو رشته به استناد گفته‌های مدافعان آنها روشن شود. تعدادی از این دانشمندان صریحاً لفظ "ذهنی" را به کار برده‌اند. برخی از آنها، مانند فاس، برونر و براون، با بحث در پیرامون فرآیندهای ذهنی، رشته خود را ذهن‌گرایانه تعریف کرده‌اند. در هر دو صورت، موضوع یکی است و تفاوت تنها در بیان است.

هم‌اکنون به جنبه دوم تعاریف بپردازیم. هر دو شاخه موضوع خود را فرآیندهایی و رای‌آگاهی انسان می‌دانند. چامسکی، در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو، می‌گوید: "موضوع دستورهای زایشی بیشتر در باره آن قسمت از فرآیندهای ذهنی است که بهیچوجه در آگاهی بالقوه یا بالفعل انسان نیست" ۱۶. در کتاب الگوی صدای زبان انگلیسی، تالیف چامسکی و هاله، عین این مطلب تکرار شده است ۱۷.

جورج میلر، در کتاب روانشناسی: علم حیات ذهنی چنین می‌گوید: زمانی تصور می‌کردیم که ذهن در دسترس ما است و می‌توانیم آن را مستقیماً مورد مطالعه قرار دهیم. ولی امروز پس از سالها کوشش دیگر نمی‌توانیم این تصور ساده لوحانه را زنده نگهداریم. ذهنی که امروز از آن سخن می‌رانیم همچون کوه یخی است که نه دهم آن در دریایی مبهم، که و رای آگاهی انسان است، پنهان می‌باشد ۱۸.

نتیجه‌ای که از این بحث می‌توان گرفت این است که، تنها بر اساس نفس موضوع، نمی‌توان میان زبان‌شناسی ذهن‌گرا و روانشناسی زبان فرق گذاشت. زیرا موضوع هر دو علم، بر طبق تعاریفی که هر یک از دانشمندان دو شاخه به دست داده‌اند، یکی است. بدین معنی که هدف هر دو شاخه شناخت ذهن در رابطه با زبان است و حال آنکه بحث ما راجع به وجه تمایز بین زبان‌شناسی ذهن‌گرا و روانشناسی زبان است.

### وجه تمایز دو علم از دیدگاه چامسکی

چامسکی پیشنهاد می‌کند که زبان‌شناسی باید به بررسی و توصیف زبان بپردازد و روانشناسی زبان دستور زایشی را، که زیانشناس فراهم ساخته است، دست نخورده در نظریه کنش زبانی خود بگنجانند ۱۹. به عبارت دیگر، کار زیانشناس شناخت و توصیف توانش زبانی است و روانشناس زبان باید به کنش زبانی بپردازد و توصیف توانش زبانی را که برای ساخت نظریه کنش زبانی خود نیاز دارد از زیانشناس بگیرد. به همین دلیل، چامسکی زبان‌شناسی را بخشی از روانشناسی می‌داند ۲۰.

این تقسیم‌بندی موضوع بین زیانشناس و روانشناس زبان در چهارچوب کلیه تعاریفی که از دو رشته شده می‌گنجد و ظاهراً مشکل جهت یا تقسیم کار را نیز حل می‌کند. وجه تمایز دو علم همان است که زیانشناسان مآختاری و روانشناسان رفتارگرا در نیمه اول قرن حاضر پذیرفته بودند.

## مشکلات تعریف چامسکی از دو علم

اگر سخنان چامسکی را جدی تلقی کنیم ، در این صورت مجموعه اصطلاحات و مفاهیمی که زبان‌شناس به کار می‌برد یا باید زیرمجموعه‌ای از اصطلاحات و مفاهیم روانشناس زبان باشد و یا حداقل قابل ترجمه به آنها باشد . برای روشن شدن مطلب به ذکر مثال‌های زیر می‌پردازیم:

فرض کنیم که روانشناس زبان برای توصیف رفتار گویشی مردم فرمول شماره (۱) را

$$(1) \quad P \longrightarrow Q$$

بنویسد که در آن P به منزله حالات روانی انسان هنگام بروز یک رفتار و Q توصیفی از خود رفتار گویشی باشد . P را علت و Q را فرآیندهایی بدانیم که تحت تاثیر P به وجود می‌آیند . توضیحات لازم برای P مستلزم کاربرد مفاهیم و اصطلاحات زبان‌شناسی نیست ولی بیان Q ایجاب می‌کند که روانشناس زبان از مفاهیم زبان‌شناسی یاری جوید ، چه Q وصف رفتار گویشی است . مثلاً "اگر زمانی بار ذهن (به هر علت و دلیلی که ذهن ناچار باشد مسائلی را همزمان با سخن گفتن حل کند) زیاد شود و جمله شماره (۱) بجای جمله شماره (۲) گفته شود :

(1) The clear blue sky . . . .

(2) The clear blue sky . . . .

در این صورت برای بیان P نیاز به مفاهیم و اصطلاحاتی داریم که خاص روانشناسی است ، ولی Q باید چیزی مشابه فرمول شماره (۲) باشد :

$$(2) \quad \begin{array}{ccc} X & \begin{array}{c} \text{Con} \\ \text{[-voice]} \end{array} & Y & \begin{array}{c} \text{Con} \\ \text{[+voice]} \end{array} & Z \\ & & & & \longrightarrow \\ X & \begin{array}{c} \text{[+voice]} \end{array} & Y & \begin{array}{c} \text{[-voice]} \end{array} & Z \end{array}$$

باید توجه داشت که فرمول شماره (۲) گشتار واجی<sup>۲۲</sup> نیست، زیرا گشتارها اصولاً ابزارهای توصیف توانش زبانی هستند و فرمول شماره (۲) برای توصیف کنش زبانی به کار رفته است و در نتیجه ابزاری در دست روانشناس زبان است . چون دستور زایشی یکی از بخش‌های کنش زبانی است مفهوم voice که در دستور وجود دارد ، الزاماً در نظریه کنش زبانی نیز باید وجود داشته باشد . این مطلب در مورد صورت گشتار واجی نیز صادق است . پس برای توجیه رفتار مربوط به جمله شماره (۱) ، روانشناس زبان مشکلی ندارد .

در آزمایشی ، دو لفظ بی‌معنی banket و lanket همزمان در دو طرف نوار ضبط و با استفاده از گوشی‌های بسیار حساس lanket در یک گوش و banket به گوش دیگر افراد انگلیسی زبان هدایت شد . عکس‌العمل افراد این بود که صدایی که شنیده‌اند

blanket بجا آمده است که لفظ معنی‌داری است. سپس دو ترکیب صوتی بالا طوری در دو طرف نوار ضبط شد که  $lanket$  ۵/۵۲ ثانیه قبل از  $blanket$  پخش شود. این بار هم، با وجود اینکه [1] در آغاز لفظ اول دو صدم ثانیه زودتر از [b] یعنی صدای آغازی لفظ دوم به مغز افراد می‌رسید، باز هم ادعا می‌کردند که آنچه می‌شنوند  $blanket$  است<sup>۲۳</sup>. این نتایج را می‌توان از طریق ویژگیهای ساخت تکواژه<sup>۲۴</sup> در زبان انگلیسی توجیه کرد و چون ویژگیهای ساخت تکواژه در دستور زایشی، و دستور زایشی نیز در اصول کنش‌زبانی، موجود است ویژگیهای ساخت تکواژه هم در اختیار روان‌شناس زبان است و می‌تواند در توجیه خود از آن سود جوید.

در موارد فوق و امثال آنها بوضوح می‌توان از اصطلاحات و مفاهیم زبان‌شناسی، که زیر مجموعه‌ای از اصطلاحات و مفاهیم روان‌شناسی زبان است، استفاده کرد و لذا این گونه موارد روان‌شناس زبان را دچار مشکل خاصی نمی‌کند.

روانشناس زبان بر اساس کنش‌زبانی افراد، هجا را به دو بخش زیر تقسیم می‌کند که عبارتند از: (۱) کلیه صامت‌هایی<sup>۲۵</sup> که پیش از مصوت<sup>۲۶</sup> قرار می‌گیرند، و (۲) مصوت و کلیه صامت‌هایی که پس از آن می‌آیند<sup>۲۷</sup>. در زبان‌شناسی مفهوم یا مفاهیمی معادل این تقسیم‌بندی وجود ندارد ولی با استفاده از مفاهیم موجود در زبان‌شناسی، می‌توان روندهای موجود در دو علم را بصورتی به یکدیگر ترجمه کرد. مثلاً "روانشناس زبان می‌تواند از شکل  $V \frac{C_0^n}{C_0^n}$  به عنوان بخش اول هجا و از شکل  $VC_0^n / C_0^n$  به عنوان بخش دوم آن استفاده کند. زیرا هم مفاهیم صامت و مصوت و تعداد و هم مفهوم متن در دستور زایشی وجود دارد. بدین ترتیب روان‌شناس زبان با ترجمه مفاهیم زبان‌شناسی می‌تواند محتوای Q را بنویسد. البته این نوع مقابله بر این فرض استوار است که اصطلاحات و مفاهیم دو علم قابل ترجمه به یکدیگر باشند.

تا اینجا تقسیم کار بین زبان‌شناس زایشی و روان‌شناس زبان همان است که چامسکی بیان کرده است، یعنی زبان‌شناس دستور زایشی را، که توصیفی از توانش‌زبانی است عرضه می‌کند و روان‌شناس زبان با استفاده از دستور زایشی زبان‌شناس به مطالعه و توصیف کنش‌زبانی می‌پردازد. اما مطلب به همین جا ختم نمی‌شود زیرا پژوهش‌های روان‌شناسان زبان پرده از حقایقی بر داشته است که توصیف و توجیه مساله، از طریق مفاهیم و اصطلاحات برخی نظریه‌های زبان‌شناسی موجود، اگر غیرممکن نباشد حداقل علمی نخواهد بود، مثلاً "بدون شک مفهوم واج واقعیت ذهنی دارد و روان‌شناس زبان در بسیاری از آزمایش‌ها در

دست یافتن به پاسخ سؤالات خود، از قبیل مسائل مربوط به چند معنایی واژه‌ها<sup>۲۸</sup> از این یافته‌ها استفاده می‌کند. فنی که در این آزمایش‌ها به کار رفته است واج آگاهی<sup>۲۹</sup> نام دارد و موارد استعمال آن زیاد است. روانشناس زبان ناچار است این پدیده‌ها را به عنوان محتوای Q طوری بیان کند که رفتار گویشی انسان از طریق مفهوم واج با صراحت توصیف گردد. حال اگر نظریه‌ای که زبان‌شناس به روانشناس داده است فاقد مفهوم واج یا چیزی قابل ترجمه به آن باشد در این صورت روانشناس زبان نمی‌تواند بی‌دخل و تصرف از دستور زایشی استفاده کند. یا باید خود مفهومی بسازد که در این صورت در حوزه کار زبان‌شناس دخالت کرده است یا باید راساً "مختصه‌های واجی را بکار برد. شق دوم مستلزم استفاده از فهرستی بس طولانی از انفصالیها است که مقرون به صرفه نیست و در حقیقت با از دست دادن امکان وصول به تعمیم از اعتبار علمی کار می‌گاهد.

وارن و وارن<sup>۳۰</sup> گزارش کرده‌اند که در آزمایشی ترکیب صوتی \*eel را که از صداهای [i] و [l] و صدای سرفه‌ای بجای علامت ستاره تشکیل شده بود در داخل جمله‌های متفاوت زیر به افراد دادند و از آنها خواستند که آنچه را که شنیده‌اند بیان کنند:

- (3) It was found that the \*eel was on the axle.
- (4) It was found that the \*eel was on the orange.
- (5) It was found that the \*eel was on the shoe.
- (6) It was found that the \*eel was on the table.

ترکیب صوتی فوق‌الذکر در جمله wheel ۳، در جمله peel ۴، در جمله heel ۵ و در جمله meal ۶ شنیده شده بود.

برای توجیه این رفتار گویشی افراد هیچیک از مفاهیم زبان‌شناسی گشتاری نمی‌تواند مفید واقع شود. اگر اصطلاحاتی در دستور گشتاری بود که قابل ترجمه یا قابل تبدیل به اصطلاحات لازم برای توجیه این گونه رفتارها می‌بود کار روانشناس آسان‌تر می‌شد. ممکن است استدلال کنیم که در این آزمایش آنچه موجب بروز این گونه رفتار گویشی شده دانش افراد از وضع موجود جهان است که خود شامل احتمالات نیز هست و چون این گونه اطلاعات غیر زبانی است اصولاً نباید انتظار داشت که در دستور گشتاری مفاهیمی مناسب آن پیدا شود. ولی با این استدلال مشکل حل نمی‌شود. در این آزمایش، افراد صدای غیر زبانی واحدی را، به حسب متنی که در آن قرار داشته است، واجهای /p/، /w/، /h/، و /m/ شنیده‌اند. برای توصیف این گونه رفتار، روانشناس زبان نیاز به اصطلاحاتی برای بیان "صدای غیر زبانی" و "واج" دارد. مفهوم "صدای غیر زبانی" در دستور

زایشی وجود ندارد، چون دستور زایشی، بنا به تعریف، فقط توصیف اصوات زبان است. از این گذشته، همانطور که در سطور بالا نیز گفته شد، بعضی دستورهای زایشی فاقد مفهوم واج می‌باشند، لذا دستور زایشی نمی‌تواند کلیه مفاهیمی را که روانشناس زبان برای توصیف و توجیه رفتار گویشی لازم دارد فراهم سازد.

مشکل فوق در نحو جلوه حادثتری بخود می‌گیرد. اگر قرار باشد که تقسیم‌بندی چامسکی را جدی تلقی کنیم، با توجه به وضع موجود، باید بتوانیم رفتار گویشی افراد در زمینه نحو را با استفاده از مفاهیمی چون رو ساخت، ژرف ساخت و گشتار، توصیف و توجیه کنیم، یعنی باید بتوانیم محتوای Q را با این مفاهیم بیان کنیم.

آزمایش‌هایی که برای دست یافتن به واقعیت ذهنی گشتارها انجام شده بسیاری از اصول فرضیه گشتاری را زیر سؤال برده است. مثلاً بر اساس فرضیه گشتاری جمله ۸ از جمله ۷ پیچیده‌تر است، زیرا زایش جمله ۸ مستلزم عملکرد یک گشتار بیش از جمله ۷ است. لذا باید پردازش آن دشوارتر از پردازش جمله ۷ باشد. ولی نتایج آزمایش‌های روانشناسان

(7) The boy was bitten by the man.

(8) The boy was bitten.

عکس این مدعا را ثابت کرده است<sup>۳۱</sup>. بور، فودور، گرت و میلر نیز نشان داده‌اند که پردازش جمله ۱۰ که از نظر اشتقاق گشتاری پیچیده‌تر از جمله ۹ است دشوارتر از پردازش جمله ۹ نیست<sup>۳۲</sup>.

(9) John phoned up the man.

(10) John phoned the man up.

ویسون نشان داده است که اگر تعدادی دایره را از ۱ تا ۸ شماره‌گذاری کنیم و یکی از آنها، مثلاً شماره ۴، را به رنگ آبی و ۷ دایره دیگر را به رنگ قرمز رنگ کنیم و به افراد بدهیم و از آنها بخواهیم تا جملات ۱۱ و ۱۲ را کامل کنند برای جمله ۱۲ زمان

(11) Circle 4 is not (red).

(12) Circle 7 is not (blue).

کمتری لازم دارند<sup>۳۳</sup>. این پدیده‌ها را نمی‌توان با استفاده از گشتارهای دستور گشتاری توجیه کرد چون جملات ۱۱ و ۱۲ از نظر دستوری یکسانند.

گزین نیز در مورد جملات منفی پژوهش‌هایی انجام داده و نتایج جالبی به دست آورده است<sup>۳۴</sup>. وی نشان داده است که هرگاه جملاتی از نوع a و b مانند ۱۳ و ۱۴ را به



افراد بدیمیم و از آنها بخواهیم که قضاوت کنند که a و b دارای معانی یکسانند یا متفاوت، برای پردازش دو جمله ۱۴ کمتر از دو جمله ۱۳ زمان لازم است.

- (13) a. x exceeds y.  
b. y does not exceed x.

- (14) a. x exceeds y.  
b. x does not exceed y.

فودور و گرت جملاتی مانند ۱۵ و ۱۶ را به افراد دادند و از آنها خواستند تا محتوای آنها را با عباراتی دیگر بنویسند<sup>۳۵</sup>:

- (15) The shot the soldier the mosquito bit fired missed.  
(16) The first shot the tired soldier the mosquito bit fired missed.

جمله ۱۶ به خاطر وجود صفات first و tired دارای ژرف ساختی پیچیده‌تر از جمله ۱۵ است. چون بر اساس برخی از نظریه‌های گشتاری به خاطر هر یک از صفات توصیفی فوق‌الذکر در ژرف ساخت باید یک جمله که حاوی صفت اسنادی است درونه‌گیری<sup>۳۶</sup> شود. پس در ژرف ساخت جمله ۱۶ دو جمله the soldier was tired و the shot was first درونه‌گیری شده که جمله ۱۵ فاقد آنها است. در ضمن، چون این جمله‌های درونه‌گیری شده باید از طریق عملکرد گشتارهای نحوی به صفات توصیفی تبدیل شوند اشتقاق جمله ۱۶ مستلزم گشتارهای بیشتری است. بنابراین، جمله ۱۶ باید دشوارتر از جمله ۱۵ باشد. حال آنکه نتایج آزمایش درست خلاف این را ثابت کرد.

در زمینه واژگان نیز وضع از این بهتر نیست. می‌دانیم که عکس‌العمل افراد نسبت به کلماتی مانند ماشین، خانه، و امثال آنها، که در محاورات معمولی رواج بیشتری دارند، از کلماتی مانند مریخ و شهاب، که کمتر رواج دارند، سریع‌تر است<sup>۳۷</sup>. این نشانه‌ها دلالت بر این دارند که فراوانی کاربرد لغات در ترتیب به ثبت رسیدن آنها در مغز موثر است. یعنی کلماتی که بسامد بیشتری دارند در رأس فهرست لغات در مغز به ثبت رسیده‌اند. روانشناس زبان برای توجیه این گونه رفتار، ناچار است نظریه‌ای بسازد که در آن بسامد نقشی مهم بازی می‌کند ولی واژگان دستور گشتاری ترتیب خاصی ندارد چون زبان‌شناس گشتاری برحسب ماهیت کار خود ناچار است از نزدیک شدن به مفاهیمی چون بسامد پرهیز کند.

آنچه در بالا گفته شد در باره دو جنبه متفاوت واژگان صادق است. یکی توالی کلمات در گنجینه واژگان است که در نگارش فرهنگ‌های معمولی با استفاده از ترتیب حروف

الفبایی صورت می‌گیرد ولی دستور گشتاری در این زمینه اظهار نظر خاصی نکرده است. دیگری تقدم و تاخر معانی متفاوت کلمه چند معنایی است که باز هم دستور گشتاری در مورد آن سکوت کرده است. مثلا "کلمه "پیر" در فارسی دارای چندین معنی است. یکی از آن معانی "سالخورده" و دیگری "مراد" است. معانی متفاوت این کلمه در مغز یا می‌تواند بر اساس معیاری خاص مرتب شده باشد یا می‌تواند صرفاً بصورتی تصادفی به ثبت رسیده باشد. آزمایش‌های روان‌شناسی زبان ترتیب تصادفی را رد می‌کند<sup>۳۸</sup>. یعنی در کنش زبانی و در آزمایش‌های روان‌شناسی زبان، معانی مشهورتر یا پر بسامد کلمه (مثلاً "پیر - سالخورده) از معانی نادرتر (مثلاً "پیر - مراد) آسان‌تر در دسترس قرار دارد. چون در دستور گشتاری معانی متفاوت یک کلمه به ترتیبی خاص در واژگان به ثبت نمی‌رسد نمی‌توان رفتار افراد را بر اساس این دستور توجیه کرده و لذا نمی‌توان آنرا در نظام بندگی نظریه کنشی بکار بست. و بالاخره به مساله توانش زبانی می‌رسیم. زبان‌شناس تنها به وجود توانش زبانی واحد اعتقاد دارد ولی شواهدی که از مراحل زبان آموزی، ماهیت دانش زبانی در مغز، و زبان پریشی به دست آمده توانش زبانی واحد را تایید نمی‌کند. این شواهد دلالت بر وجود دو توانش زبانی دارد که یکی هنگام تولید سخن و دیگری برای ادراک آن مورد استفاده قرار می‌گیرد<sup>۳۹</sup> لذا روان‌شناس زبانی که می‌خواهد صرفاً از طریق مفاهیم زبان‌شناسی گشتاری کنش زبانی افراد را توجیه کند دچار مشکل می‌شود.

از بحث بالا می‌توان بدین نتیجه رسید که تعریف این دو علم، بر اساس موضوع، آنها را از یکدیگر متمایز نمی‌سازد و تقسیم کار نیز، آنگونه که چامسکی پیشنهاد کرده است، امکان‌پذیر نیست. درست است که اختلاف موضوع وجود دارد. یعنی روان‌شناس زبان پدیده‌های حاصله از کنش زبانی را توصیف و توجیه می‌نماید که طبعاً انجام آن به عهده زبان‌شناس گشتاری نیست. ولی توصیف توانش زبانی را نمی‌تواند در دست نخورده از زبان‌شناس گشتاری بگیرد. این بدان معنی است که خود او ناچار است توصیفی جداگانه از توانش زبانی به دست دهد. اگر چنین است، در حوزه توانش زبانی، موضوع دو علم یکی می‌شود. پس اختلاف دو رشته در این مرحله چیست؟

### وجوه تمایز میان زبان‌شناسی ذهن‌گرا و روان‌شناسی زبان

برای اینکه این اختلاف روشن شود، دست استعانت به یک نظام شناخت‌شناسی دراز می‌کنیم. پاپر<sup>۴۰</sup> با زبانی استعاری از سه جهان سخن به میان می‌آورد. جهان اول

جهان اشیاء یا حالات فیزیکی است، یعنی آنچه موضوع علوم را تشکیل می‌دهد، مثلاً "خواص فیزیکی ماده که علم فیزیک آنرا مورد مطالعه قرار می‌دهد. جهان دوم عبارت از حالات ذهنی و احیاناً "گرایش‌های زیر بنایی رفتار انسان است. منظور وی از جهان دوم حالات آگاهی یا اعتقاد انسان نسبت به دنیا است. جهان سوم محتوای عینی تفکر بویژه افکار علمی، شاعرانه، و آثار هنری است. برای اینکه موضوع روشن شود از دو آزمایش که پایر از آنها نام می‌برد یاری می‌جوییم. فرض کنیم که همه انسانهای روی زمین نابود شوند و لسی کتابخانه‌ها سالم بمانند، در این صورت جهان دوم از میان رفته ولی جهان سوم سالم مانده است. ولی اگر انهدام بشر همراه با نابودی کتابخانه‌ها باشد، جهان سوم نیز از میان خواهد رفت. آنچه به بحث ما مربوط می‌شود جهان اول و جهان سوم است، لذا از ذکر و بحث بیشتر جهان دوم خودداری خواهد شد.

جهان اول پایر موضوع کلیه علوم یعنی کل نظام هستی جهان است و نیازی به بسط و بحث آن احساس نمی‌شود هر چند جهان سوم وی نیاز به توضیح دارد. پایر تمامی دانش عینی بشر را جزء این مقوله می‌داند. پس جهان سوم وی شامل فرضیه‌ها، نظریه‌ها، مباحثات انتقادی، استدلالات و همه مسائل علوم است. کتب، مجلات، و کتابخانه‌ها نیز که حاوی این مباحث هستند از این مقوله‌اند.<sup>۴۱</sup>

جهان سوم پایر تصویری از جهان اول است و هر تصویر، از آنجا که خود شیئی یا آن اشیاء نیست، الزاماً با موضوع خود فرق خواهد داشت. این تصویرها، اگر همگی در باره آن شیئی درست باشند یا با هم برابرند که در این صورت یک تصویر می‌شوند یا با هم اختلاف پیدا می‌کنند. چه بسا که یکی از آنها شباهت بیشتری به اصل دارد یعنی جزئیات بیشتری از اصل را نشان می‌دهد و طبعاً "جنبه انتزاعی آن کمتر است. .

یکی از نتایجی که از بحث بالا حاصل می‌شود این است که می‌توان برای جهان اولی ثابت جهان سوم‌های متفاوتی ساخت که همه نمایش دهنده همان جهان اولند ولی با یکدیگر از نظر درجه انتزاع اختلاف دارند مثلاً "مجسمه فردوسی و تصویری که نقاش زبر دستی از او کشیده است هر دو فردوسی را نشان می‌دهند ولی تصویر دو بعدی بیش از مجسمه سه بعدی انتزاعی است.

### میزان انتزاع نظریه‌های زیان‌شناسی و روان‌شناسی زبان

حال ببینیم قالب شناخت شناسی پایر چگونه به دو رشته زیان‌شناسی و روان‌شناسی

زبان مربوط می‌شود. ما برآنیم تا استدلال کنیم که نظریه‌های زبان‌شناسی و روان‌شناسی از نظر درجه انتزاع با هم اختلاف دارند و لذا یکی از وجوه تمایز بین دو رشته تفاوت در نظریه سازی است.

هر دو علم جهان واجی (دستگاه واجی) گویندگان زبان را توصیف کرده‌اند و برای آن جهان سوم‌ها یا نظریه‌هایی ساخته‌اند. به عبارت دیگر، زبان‌شناسان و روان‌شناسان زبان برای دستگاه واجی زبان نظریه پردازی کرده‌اند. این نظریه‌ها نزدیک به یکدیگرند تا آنجا که می‌توان به اشتباه تصور کرد که نظریه‌های هر دو علم در حقیقت یکسانند یعنی از نظر سطح انتزاع فوق‌العاده به یکدیگر نزدیکند ولی بر یکدیگر منطبق نیستند. به زبان دیگر، نظریه واجی زبان‌شناس اندکی انتزاعی‌تر از نظریه واجی روان‌شناس زبان است. بدین معنی که از بسیاری جهات جهان سوم زبان‌شناس با جهان اول (توانش واجی بومیان زبان) یکسان است. هم اکنون می‌دانیم که مفهوم مختصه<sup>۴۲</sup> واجی واقعیت روانی دارد. دلیل این مدعا شواهدی است که در زمینه‌های فراگیری، ادراک، و تولید گفتار و عملکرد حافظه به دست آمده است.

شواهد فراوان نشان می‌دهد که سخن کودکان در برخی از مراحل یادگیری زبان فاقد تقابل<sup>۴۳</sup> دستوری، صوتی، و معنایی خاصی است. لذا در جایی که برای تفهیم و تفاهم استفاده از آن تقابل الزامی است کودک از تقابلهای دیگری که در محدوده توانش زبانی او در آن مقطع از فراگیری وجود دارد، استفاده می‌کند. پس از گذشت زمان آن آن تقابلی که مورد استفاده بزرگسالان است در سخن کودک نیز آشکار می‌شود. مثلاً تا وقتی که واج (چ) / tʃ / در سخن کودک وجود ندارد همتای با واک آن یعنی (ج) / dz / نیز در گفتارش ظاهر نمی‌شود. در این زمان دستگاه واجی کودک فاقد مختصه انسداد - سایشی است، (فعلاً) تفاوت میان ادراک و تولید را نادیده می‌گیریم). همین که این مختصه در واج / dz / بروز کرد، باید انتظار داشت که در / tʃ / نیز به وجود آمده باشد. این مساله خاص فراگیری زبان در کودکان نیست. در یک پژوهش، افراد ۸ تا ۱۲ ساله و ۱۵ تا ۲۵ ساله واج‌ها و قواعد واجی زبانی جدید را از طریق مختصه‌های واجی فرا گرفتند<sup>۴۴</sup>. پس مختصه واجی در بزرگسالان نیز واقعیت روانی دارد.

در زمینه ادراک سخن نیز وضع به همین منوال است. میلر و نایسلی<sup>۴۵</sup> تعداد ۱۶ همخوان را با یک واکه ترکیب کردند تا تعداد ۱۶ هجا از نوع C V به دست آمد. سپس از افراد خواستند تا به هجاهای مذکور که همراه با صدای سفید<sup>۴۶</sup> بود گوش کرده همخوان

هجاها را مشخص کنند. طبیعی است که در شرایط فوق‌الذکر افراد، در تشخیص، دچار اشتباه می‌شوند. آنچه جالب بود نوع اشتباهات بود. مثلاً در شرایطی خاص فقط صداهایی با هم اشتباه می‌شد که از نظر مختصه‌های مربوط به محل تلفظ متفاوت ولی در مختصه‌های دیگر یکسان بودند (مثلاً [m] را [n] و [p] را [t] یا [k] تشخیص می‌دادند). در تولید گفتار، بهترین شواهد را باید در خطاهای افراد در تلفظ کلمات جستجو کرد. مثلاً وقتی بجای "زمان حال ساده" گفته می‌شود "زمان سال حاده" یا وقتی که بجای "سرکه سیره" گفته می‌شود "سرکه سیره" می‌توان گفت که مغز در برنامه‌ریزی توالی مختصه‌های لثوی برای /s/ سرکه و لثوی -کامی برای /r/ دچار خطا شده و مختصه‌های فوق‌الذکر را جابجا به رشته در آورده است. مواردی از این نوع دارای ابهام است چون این گونه جابجایی‌ها را می‌توان با استفاده از مفهوم واج نیز توجیه کرد، یعنی می‌توان گفت که واج‌های /s/ و /h/ و واج‌های /s/ و /r/ جابجا شده‌اند ولی توجیه عبارت The clear blue sky که بجای عبارت The clear blue sky گفته شده از طریق واج‌ها امکان پذیر نیست چون در این عبارت هیچیک از دو واج /s/ و /g/ وجود ندارد. پس نمی‌توان گفت که دو واج با هم جابجا شده‌اند. تنها توجیه قابل قبول این است که بگوییم بجای رشته X [-voice] Y [+voice] Z مغز رشته X [+voice] Y [-voice] Z را به وجود آورده است.

در زمینه ثبت سخن در حافظه نیز واقعیت مختصه‌های واجی به ثبوت رسیده است. ویکلگرن<sup>۴۷</sup> تعدادی هجا از نوع CV را فهرست وار به افراد داد و بلافاصله از آنها خواست تا هجاها را بخاطر آورند. الگوی فراموشی افراد اطلاعات جالبی در مورد ثبت مختصه‌ها در حافظه کوتاه مدت به دست داد. هر وقت همخوانی فراموش می‌شد افراد می‌کوشیدند تا آنرا به یاد آورند. همخوانی که جایگزین همخوان فراموش شده می‌شد در بیشترین مختصه‌ها با آن مشترک بود. مثلاً اگر [b] فراموش می‌شد، بجای آن [p]، [v] و یا [g] بکار می‌رفت. [p] با [b] تنها در واکبری<sup>۴۸</sup> فرق دارد، تفاوت میان [b] و [v] در شیوه تلفظ است و تنها فرق میان [b] و [g] در جایگاه تلفظ است. این الگوی فراموشی و جایگزینی دلالت بر این دارد که فراموشی همخوان‌ها به تدریج رخ می‌دهد، اول یک مختصه فراموش می‌شود بعد دو تا و سه تا، تا اینکه همخوان کاملاً فراموش شود و این بدین معنی است که همخوان در حافظه بصورت دستفای از مختصه‌ها به ثبت می‌رسد.

در کلیه آزمایشهایی که تا کنون در مورد واقعیت ذهنی مختصه‌های واجی انجام

شده از مختصه‌های عضوی<sup>۴۹</sup> استفاده شده است. می‌توان گفت که آن مختصه‌های واج‌شناسی زایشی از نوع چامسکی و هاله<sup>۵۰</sup> که با مختصه‌های عضوی یکسانند واقعیت روانی دارند. واقعیت روانی مابقی مختصه‌های مطرح شده در واج‌شناسی زایشی را باید آزمایش کرد. ولی آنچه مسلم است این است که مفهوم مختصه بطور اعم واقعیت روانی دارد.

در مورد مفهوم واج وضع کمی پیچیده‌تر است. همانطور که قبلاً گفته شد، شواهدی که از آزمایش‌های متعدد روان‌شناسی زبان به دست آمده است دلالت بر واقعیت روانی آن دارد. در بعضی از نظریه‌های زبان‌شناسی، از مفهوم واج برای توصیف دستگاه واجی زبان استفاده شده است. نظریه‌های ساخت گرایان آمریکایی، مکتب پراگ و مکتب لندن از این جمله‌اند. ولی هیچیک از این مکاتب ذهن‌گرا نیستند. تنها مکتب ذهن‌گرا، یعنی واج‌شناسی زایشی، لزوم کاربرد این مفهوم را در دستگاه واجی نفی می‌کند<sup>۵۱</sup>.

هر دو علم موجودیت مفهوم هجا را تایید کرده‌اند. بر اساس نظریه‌های زبان‌شناسی واکه هسته است و می‌تواند از هر دو طرف با همخوان‌هایی ترکیب شده ساختهای متفاسوت هجاهای گوناگون را به وجود آورد. در زبان‌شناسی، نظریه هجا که ترکیب CV را هجایی پایهای و ساختهای دیگر را پیچیده‌تر از این می‌داند سابقه‌ای طولانی دارد. در روان‌شناسی زبان هم یافته‌هایی نه چندان دور از این قضیه در دست است. این یافته‌ها دلالت دارد که در این زمینه، جهان سوم زبان‌شناسی بسیار شبیه به جهان اول (موضوع این علم) است. به آسانی می‌توان ثابت کرد که در ذهن نیز هجای پایه همان هجای متشکل از یک همخوان و یک واکه به دنبال آن است.

تا اینجا مفاهیم هر دو علم از نظر درجه انتزاع تقریباً یکسانند. ولی همانطور که قبلاً نیز گفته شد، تحقیقات روان‌شناسان زبان در مورد ماهیت هجا در حافظه نشان داده است که هجا بصورت دو بخش در حافظه به ثبت می‌رسد: بخش اول شامل همخوان‌هایی است که پیش از واکه قرار می‌گیرند و بخش دوم، واکه و همخوان‌هایی است که به دنبال آن می‌آیند. در این زمینه مفاهیم روان‌شناسی زبان به واقعیت جهان اول (توانش واجی) بسیار نزدیک‌تر یا با آن شبیه است. ولی زبان‌شناس، به مناسبت ماهیت کاری که به عهده دارد، از پرداختن به این گونه مفاهیم و به تبع از واقعیت توانش زبانی فاصله می‌گیرد. نتیجه آنکه مفاهیم زبان‌شناسی انتزاعی‌تر از مفاهیم روان‌شناسی زبان می‌شود.

قاعده تکیه‌ای که چامسکی و هاله<sup>۵۲</sup> مطرح ساخته‌اند دلالت بر این دارد که تکیه نمی‌تواند جزء لاینفک هجا باشد بلکه همچون هر چسبی است که به هجا متصل است و

می‌تواند از آن جدا شده به هجای دیگر ملحق گردد. از روانشناسی زبان نیز شواهدی به دست آمده که این نظر را تایید می‌کند. لذا می‌توان گفت که در این مورد هم دو رشته جهان سوم‌هایی ساخته‌اند که با جهان اول که موضوعشان است مشابه می‌باشند و لذا تقریباً در یک درجه از انتزاع قرار دارند.

آهنگ کلام، به خاطر ماهیتی که دارد، به هیچیک از دو رشته امکان نداده است که به نتایج ملموسی دست بیابند. البته در برخی از مکاتب زبان‌شناسی کوشش‌های ارزنده‌ای برای توصیف ساخت آهنگ شده است ولی چون این مکاتب ذهن‌گرا نیستند در این بحث نمی‌گنجند.

بنابراین و بر روی هم، دو جهان سومی که هر دو رشته از جهان اول توانش واجی ساخته‌اند از نظر درجه انتزاع و در نتیجه از نظر تشابه بسیار به هم نزدیکند و در بیان کلیات و جزئیات تقریباً یکسانند، البته تفاوت در جهان اول که موضوع دو علم را تشکیل می‌دهد همچنان، بر اساس تعریف، وجود دارد چون زبان‌شناسی صرفاً به توانش واجی می‌پردازد ولی روانشناسی زبان کنش واجی را نیز شامل می‌شود.

در زمینه نحو وضع به این منوال نیست. زبان‌شناسان گشتاری، بنا به ملاحظاتی صوری، در دوران‌های متفاوت تطور نظریه‌های گشتاری به مفاهیمی چون گشتار، ژرف ساخت، رو ساخت، صورت منطقی<sup>۵۳</sup>، صورت آوایی<sup>۵۴</sup> و امثال اینها متشبه شده‌اند. از سازه‌های روساخت که بگذریم، واقعیت روانی سایر مفاهیم فوق‌الذکر به اثبات نرسیده است. در حقیقت واقعیت روانی گشتارها و ژرف ساخت، همانطور که قبلاً نیز گفته شد، رد شده است. پس از اینکه روانشناسان زبان بدین نتیجه رسیدند که برای تکمیل نظریه‌های کنشی خود نمی‌توانند نحو زایشی زبان‌شناسان گشتاری را در بست بپذیرند و در چهارچوب کار خود بگنجانند، ناچار در زمینه نحو نیز خود به نظریه پردازی روی آوردند. حاصل این کوشش‌ها پذیرش چند نظریه بود که عمدتاً بر واقعیت روانی و تحلیل ذهنی رو ساخت جمله استوار بودند. بر اساس این نظریه‌ها، افراد از نشانه‌هایی که در روساخت موجودند استفاده می‌کنند تا به روابط دستوری نهفته عناصر جمله دست یابند. این نظریه‌ها اصولاً فاقد مفاهیم گشتار و ژرف ساخت بوده‌اند<sup>۵۵</sup>.

در اینجا ما به صحت یا سقم نظریه‌های فوق‌الذکر کاری نداریم چون اولاً این بحث ما را به فلسفه علم می‌کشاند و ثانیاً، بررسی تجربی این نظریه‌ها در حوصله این مقاله نیست. بحث ما در این گفتار تنها در باره میزان تشابه جهان سوم و جهان اول است.

در زمینه نحو نظریه‌های روانشناسان زبان ، که عموماً "متماثل به کنش زبانی بوده است ، کمتر از نظریه‌های زبان‌شناسان گشتاری با توانش زبانی مشابه است . به عبارت دیگر، جهان سومی که زبان‌شناسان گشتاری برای موضوع خود یا توانش زبانی گویندگان زبان ساخته‌اند انتزاعی‌تر از جهان سومی است که روانشناسان زبان برای همان موضوع ارائه کرده‌اند .

در معنا شناسی هیچیک از دو علم به نظریه جامعی دست نیافته است، زبان‌شناسان اعم از طرفداران نحو زایشی و معناشناسان زایشی از مختصه‌های معنایی استفاده کرده‌اند. مسائل و مشکلات این گونه نظریه‌ها از دید اهل فن پوشیده نیست و دسترسی به آنها از طریق متونی که در این باره انتشار یافته است بسیار آسان می‌باشد .

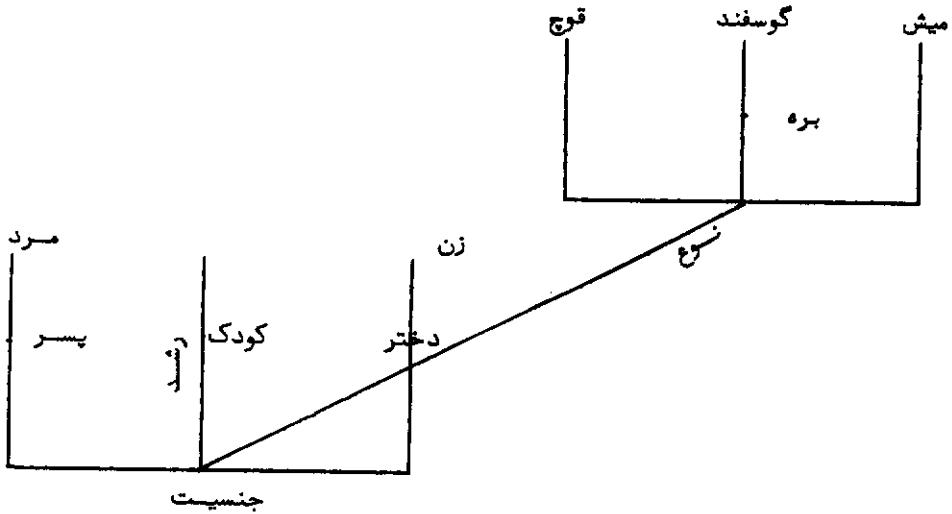
روانشناسان زبان مسأله را از دیدگاهها و طرق مختلف پیگیری کرده‌اند . مثلاً "آزگود و همکارانش<sup>۵۶</sup> روشی را که به نام افتراق معنایی<sup>۵۷</sup> معروف شد ابداع کردند . ایسن روانشناسان کلمه‌های مانند "مادر" را به افراد می‌دادند تا با استفاده از مفاهیم زیر به "مادر" نمره بدهند :

شاد ----- غمگین  
سخت ----- ملایم  
کند ----- سریع

محاسبه آماری این نمره‌ها معنای کلمه مادر را مشخص می‌کرد . عیبی که به این روش سنجش معنا وارد است آن است که معنای خالص را نمی‌سنجد زیرا تحلیل و دانش ما از چگونگی وضع جهان وارد معنا می‌شود . اینکه مادر شاد و ملایم است ربطی به معنای خالص کلمه مادر ندارد .

نظریه دیگر فضای معنایی<sup>۵۸</sup> است که ، همان قسم که در نمودار شماره یک ملاحظه می‌فرمائید ، دارای سه بعد یا محور می‌باشد . بعد افقی مربوط به جنسیت است . اگر موجودی که مصداق کلمه است مذکر باشد کلمه مربوط به آن در طرف چپ محور قرار می‌گیرد . اگر موجود مذکور مونث باشد واژه مربوط به آن در طرف راست و در حالت سوم در وسط آن قرار می‌گیرد . بعد عمودی مربوط به رشد است مثلاً "کلمه "پسر" که مصداق آن هنوز رشد کامل نکرده است در وسط محور و کلمه "مرد" که مصداقش به رشد کامل رسیده است در بالای محور قرار می‌گیرد . محور عمقی مربوط به نوع موجود چون انسان ، گوسفند ، اسب و غیره است و هر یک جایی روی این محور دارند ، بدین سان جای کلمه در این فضا معنی آن را نشان می‌دهد .





### نمودار شماره یک

نظریه فضای معنایی نیز نقائص اساسی دارد، یکی اینکه برای مفاهیم رابطه‌های مانند پدر، فرزند، مادر، شوهر، همسر، و امثال اینها راه حلی ندارد، از این گذشته، در توجیه قضایا قابل استفاده نیست.

نظریه دیگری، که بی‌شبهت به نظریه‌های مختصه‌های معنایی در زبان‌شناسی نیست، نیز پیشنهاد شده است. بر اساس این نظریه معنای یک مفهوم مرکب را می‌توان فرآیندهای ذهنی چنددی دانست که اگر، مثلاً، بصورت برنامه‌های کامپیوتری از ابتدا تا انتها اجرا شود حاصل آن همان مفهوم مرکب می‌شود. فرض کنیم کلمه "مسرد" و مفهوم مربوط به آن مورد نظر باشد. فرآیندهای زیر به ترتیب اجرا می‌شوند:

مرحله ۱- آیا موجود مورد نظر انسان است؟

اگر چنین است به مرحله ۲ رجوع کنید.

وگرنه به مرحله ۵ رجوع شود.

مرحله ۲- آیا موجود مورد نظر بالغ است؟

اگر چنین است به مرحله ۳ رجوع کنید.

وگرنه به مرحله ۵ رجوع شود.

مرحله ۳- آیا موجود مورد نظر مذکر است؟

اگر چنین است به مرحله ۴ رجوع کنید.

وگرنه به مرحله ۵ رجوع شود .

مرحله ۴- برنامه موفقیت‌آمیز به پایان می‌رسد ؛ موجود مورد نظر مرد است .

مرحله ۵- برنامه با موفقیت به پایان نمی‌رسد ؛ موجود مورد نظر مرد نیست .

این نظریه جالبی است مشروط بر اینکه در آزمایش‌های روانشناسی مورد تأیید قرار گیرد و مفاهیم دشوارتر از قبیل "خوب" و "اگر" نیز تجزیه شوند و واقعیت روانی اجزاء آنها تأیید گردد .

### نتیجه‌گیری

از بحث بالا می‌توان بدین نتیجه‌گیری رسید که میان کار زبان‌شناس و روانشناس زبان دو وجه ممیز و یا مفارق وجود دارد . تمایز اول در موضوع است . دانشمندان جرگه اول برای دست یافتن به توصیفی از توانش زبانی تلاش می‌کنند . دانشمندان دسته دوم می‌کوشند تا به تدوین نظریه جامعی در باره کنش زبانی ، که شامل توانش زبانی نیز باشد ، دست یابند . تمایز دوم در نوع نظریه‌هایی است که دو گروه برای توانش زبانی ارائه می‌دهند . زبان‌شناس متوجه درجه انتزاعی بالاتر و در نتیجه تعمیم‌هایی خاص است . روانشناس زبان بر آن است تا نظریه‌ای بسازد که با شمول تمام فرآیندهای ذهنی که در توانش و کنش زبانی فعالند جوابگوی جزئیات روانی بیشتری باشد . این تمایز در سطح انتزاع تا کنون متغیر بوده است .

### منابع و یادداشت‌ها

1. Introspective psychologists.
2. Information theory.
3. Chomsky, Noam. *Syntactic Structures*. The Hague: Mouton, 1957, p. 11.
4. Chomsky, Noam, *Aspects of the Theory of Syntax*. Cambridge, Mass.: MIT Press, 1965, p. 4.
5. Miller, George A. *Psychology, the Science of Mental Life*. London: Penguin, 1973, p. 15.
6. Ibid.
7. Foss, Brian M. *New Horizons in Psychology* 1. London: Penguin, pp. 7-8.

8. Bruner, Jerome S., Jacqueline J. Goodnow, and George A. Austin, *A Study of Thinking*. New York: John Wiley & Sons, Inc., 1956.
9. Piaget, Jean, *The Origin of Intelligence in the Child*. London: Penguin, 1977.
10. Assimilation.
11. Piaget, Jean, *The Child's Conception of the World*. Herts: Paladin, 1977.
12. Brown, Roger W., "Language and Categories" in Bruner et al, note No. 8.
 

۱۳- به پی‌نوشت ۸ مراجعه شود.
14. Cognitive category.
15. Clark, Herbert H., and Eve V. Clark, *Psychology and Language, An Introduction to Psycholinguistics*. Harcourt Brace Jovanovich, Inc., 1977.
 

۱۶- به پی‌نوشت ۴ مراجعه شود.
17. Chomsky, Noam, and Morris Halle. *The Sound Pattern of English*. New York: Harper & Row, Publishers, 1968, p. 3.
 

۱۸- به پی‌نوشت ۵ صفحه ۱۵ مراجعه شود.

۱۹- به پی‌نوشت ۴ مراجعه شود.
20. Chomsky, Noam, *Rules and Representations*. Oxford: Basil Blackwell, 1980.
21. Structuralist.
22. Phonological transformation.
23. Day, R.S., *Fusion in Dichotic Listening*. Unpublished Doctoral Dissertation, Stanford University, 1968, and Day, R.S., Temporal Order Judgements in Speech: Are Individuals Language-bound or Stimulus-bound? Haskins Laboratories Status Report, SR-21-22, 1970.
24. Morpheme structure conditions.
25. Consonants.
26. Vowels.
27. Treiman, R., "The Division between Onsets and Rimes in English syllables," *Journal of Memory and Language*, 25, 1986, 476-491.
28. Foss, D.J., "Some Effects of Ambiguity upon Sentence Comprehension," *Journal of Verbal Learning and Verbal Behavior*, 19, 1970, 699-706; and Foss, D.J., and C.J. Jenkins, "Some Effects of Context on the Comprehension of Ambiguous Sentences," *Journal of Verbal Learning and Verbal Behavior*, 12, 1973, 577-89.
29. Phoneme monitoring.

30. Warren, R.M., and R.P. Warren, "Auditory Illusions and Confusions," *Scientific American*, 223, 1970, 30-36.
31. Fodor, J.A., and M.F. Garret, "Some Syntactic Determinants of Sentential Complexity," *Perception and Psychophysics*, 2, 1967, 289-96.
32. Fodor, J.A., T.G. Bever, M.F. Garret, and G.A. Miller. *The Psychology of Language: An Introduction to Psycholinguistics and Generative Grammar*. New York: McGraw-Hill, 1974.
33. Wason, P.C., "The Contexts of Plausible Denial," *Journal of Verbal Learning and Verbal Behavior*, 4, 1965, 7-11.
31. Greene, Judith. *Psycholinguistics: Chamsky and Psychology*. London: Penguin, 1974.
- ۳۵- به پی‌نوشت ۳۱ مراجعه شود.
36. Embed.
37. Garnham, Alan. *Psycholinguistics Central Topics*. London: Methuen, 1985.
38. Ibid.
- ۳۹- مشفق، فرهاد. دوگانگی در توانش زبانی (زیر چاپ).
40. Popper, Karl. *Objective Knowledge, An Evolutionary Approach*. Oxford: Clarendon Press, 1979, pp. 106-108.
41. Ibid.
42. Feature.
43. Opposition.
44. Moshfeghi, F. *The Critical Period Hypothesis for Language Learning: Ability for Phonological Reorganization*. Unpublished Doctoral Dissertation, University of Cambridge, 1979.
45. Miller, G.A., and P. Nicely, "An Analysis of Perceptual Confusions among some English Consonants," *Journal of the Acoustical Society of America*, 27, 1955, 338-352.
46. White noise.
47. Wickelgren, W., "Distinctive Features and Errors in Short-term Memory for English Consonants," *Journal of the Acoustical Society of America*, 39, 1966, 388-398.
48. Voice.
49. Articulatory features.
- ۵۰- به پی‌نوشت ۱۷ مراجعه شود.
51. Chomsky, N., "Current Issues in Linguistic Theory," in Fodor, J.A., and J.J. Katz, *The Structure of Language, Readings in the Philosophy of Language*. New Jersey: Prentice-Hall, Inc., 1964, 50-118.
- ۵۲- به پی‌نوشت ۱۷ مراجعه شود.

53. Logical form.  
54. Phonological form.
- ۵۵- به پی نوشت ۳۷ مراجعه شود .
56. Osgood, C.E., G.J. Suci, and P.H. Tannenbaum, *The Measurement of Meaning*. Urbana: University of Illinois Press, 1957.  
57. Semantic differential.  
58. Semantic space.



# فَأَمَّا آتِنَاكَ الْهُدَىٰ وَبِرَحْمَةِ رَبِّكَ عَلَيْكَ

پرومی از تمایلات نفسانی انسان از حق دور می کند علی علیه السلام

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی